

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دوره مجازی تدبر در سوره‌های فهم قرآن دبستان، رمضان ۹۹، آقای دژبخش

سوره مبارکه فجر، ۳ شوال

معرفی اجمالی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْفَجْرِ (۱) وَ لَيَالٍ عَشْرٍ (۲) وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ (۳) وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ (۴) هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرِ (۵) أَلَمْ تَرَ  
 كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ (۶) إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ (۷) الَّتِي لَمْ يَخْلُقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَدِ (۸) وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ  
 بِالْوَادِ (۹) فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ (۱۰) الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَدِ (۱۱) فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ (۱۲) فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ  
 سَوْطَ عَذَابٍ (۱۳) إِنَّ رَبَّكَ لِبَالِمِرْصَادٍ (۱۴) فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي  
 أَكْرَمَنِ (۱۵) وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ (۱۶) كَلَّا بَلْ لَّا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ (۱۷)  
 وَ لَّا تَحْضُونَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ (۱۸) وَ تَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا (۱۹) وَ تَحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا (۲۰)  
 كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا (۲۱) وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا (۲۲) وَ جَاءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ  
 الْإِنْسَانُ وَ أُنِيَ لَهُ الذِّكْرَى (۲۳) يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي (۲۴) فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ (۲۵) وَ لَّا  
 يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ (۲۶) يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (۲۷) ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً (۲۸) فَادْخُلِي فِي  
 عِبَادِي (۲۹) وَ ادْخُلِي جَنَّتِي (۳۰)

وَالْفَجْرِ (۱)

این سوره با قسم شروع شده ولی جواب قسم آن داده نمی‌شود.

فجر یک شکاف همراه با ظاهر شدن است.

وَلَيَالٍ عَشْرٍ ﴿٢﴾

شبهای دهگانه یک فرآیند را تداعی می‌کند.

وَالشَّفَعِ وَالْوَتْرِ ﴿٣﴾

قسم به تک و جفت، آن یکتای تکی و شفیع شدن با آن یعنی هماهنگ شدن با آن.

وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِرُّ ﴿٤﴾

قسم به شب هنگامی که در حال رفتن است، اواخرش هست.

هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ ﴿٥﴾

آیا در این، قسم است برای ذی حجر؟

ذی حجر کسی که دارای حد و حدود هست.

حَجْر یعنی سنگ. ذی حجر یعنی سنگ چین، عقلش به قدری شکوفا شده که محدوده و مرزبندی دارد.

در همین آیات ابتدایی انگار خداوند در مورد یک فرآیند صحبت می‌کند و توقع هست که این فرآیند در نقش

قسم برای افراد عاقل موثر واقع شوند و چیزی را از قسم‌ها متوجه شوند.

قسم با قسم و تقسیم هم ریشه است.

بعد از آیات ابتدایی، خداوند اقوامی را مورد توجه قرار می‌دهد.

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ﴿٦﴾

آیا دیدی پروردگار تو با قوم عاد چه کرد؟

إِرمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ﴿٧﴾

آن شهر ارمی که ستون‌های بلندی داشت.

الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ ﴿٨﴾

در هیچ سرزمینی مثل آن خلق نشد. قوم عاد شهری بنام ارم داشته که ستون‌های بلند داشته، حتی برخی می‌گویند شهر دو طبقه بوده است.

وَتَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ﴿٩﴾

و تمود که در سرزمینشان صخره‌ها را می‌تراشیدند. در دل کوه قصرهای بزرگ درست می‌کردند.

وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ﴿١٠﴾

و فرعون دارای میخ‌ها. در تفاسیر چیزهای مختلفی گفتند. برخی گفته‌اند چون با ۴ میخ دشمنانش را به میخ می‌کشیده است. برخی گفتند چون درمورد عاد و تمود به بناهایشان اشاره کرده، میخ‌های فرعون می‌تواند اهرام مصر که میخ مانند هست، باشد.

الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ ﴿١١﴾

در بلدهای مختلف طغیان کردند.

فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ ﴿١٢﴾

و فساد را به حد اعلاى خود رساندند.

بعد از اقوام می‌فرماید:

فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ﴿١٣﴾

پس پروردگار تو شلاق عذاب را بر سر آنها باراند.

إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ ﴿١٤﴾

قانونی مطرح می‌شود. پروردگار تو در کمینگاه است، همیشه دارد رصد می‌کند.

یک ویژگی جالبی که در همه این اقوام هست، این هست که به انبیای آنها اشاره نشده است، فقط به عملکرد خودشان اشاره شده است. وقتی نبی نیست، یعنی قوانینی را هم که انبیا از طرف خداوند می‌آورند، برایشان مطرح نیست. این قوم‌ها به قوانین الهی عمل نکردند. آدم‌ها باید بدانند که خداوند حواسش هست.

اول قسم‌ها مطرح می‌شود. بعد موضوع اقوام مطرح شد و اینکه خداوند در کمینگاه است.

در قسمت بعد می‌فرماید:

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ﴿١٥﴾

در مورد انسان صحبت می‌کند. اگر خدا انسان را مورد ابتلا قرار دهد به این صورت که اکرامش کند و انعامش دهد، می‌گوید پروردگار من، مرا اکرام کرده و مرا تحویل گرفته است.

وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ ﴿١٦﴾

ولی اگر ابتلایش کند و روزی‌اش را تنگ بگیرد، می‌گوید خدا به من اهانت کرده است.

كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ ﴿١٧﴾

اصلاً اینگونه نیست. زندگی کلاً ابتلا هست، چه آن زمانی که به آدم تنگ گرفته شده، چه آن زمان که به آدم نعمت داده شده است. فرد باید زندگی را ادامه دهد و جلو برود.

خدا می‌فرماید اصلاً اینگونه نیست، شما باید یتیم را اکرام می‌کردید که نکردید.

وَلَا تَحَاضُونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ ﴿١٨﴾

و باید حض بر طعام مسکین می‌داشتید که نداشتید.

وَتَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا ﴿١٩﴾

و اگر ارثی بهتون رسیده، همه را یکجا خوردید.

وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا ﴿٢٠﴾

و مال را خیلی بیش از اندازه دوست دارید.

بحث روی این می‌رود که مبنای کرامت و اهانت در انسان باید تغییر کند. نباید احساس کند که اگر خدا روزی به او زیاد و یا کم بدهد، کرامت و اهانت است. از آنطرف خودش باید نسبت به دیگران این حالت تکریم را داشته باشد. اینکه زندگی خودش چه وضعیتی دارد، نباید برایش ملاک باشد. اینکه وضع دیگران برایش چقدر مهم است باید ملاک باشد.

كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ﴿٢١﴾

بعد از اینکه انسان و باورهای انسان مطرح می‌شود، یک فضای دیگر در سوره مطرح می‌شود.

آن موقع که زندگی دنیا تمام می‌شود، قیامت می‌رسد، زمین تکه تکه می‌شود. یعنی بستر زندگی آدم از بین می‌رود، این حالت فعلی نیست.

وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ﴿٢٢﴾

انسان به صورت عیان با پروردگارش مواجه می‌شود و با ملائکه صف در صف. یک عرصه دیگری فراهم می‌شود.

وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى ﴿٢٣﴾

جهنم را پیش می‌آورند، آن موقع انسان حواسش جمع می‌شود ولی آن موقع این حواس جمع شدن، دیر است.

يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي ﴿٢٤﴾

می‌گوید ای کاش برای زندگی‌ام یک چیز از پیش می‌فرستادم.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ ﴿٢٥﴾

آن عذابی که به آن مبتلا می‌شود، هیچ کس چنین عذابی را ندارد.

وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ ﴿٢٦﴾

بند و بست و گرفتنی که خدا او را می‌گیرد، هیچ کس اینگونه نمی‌شود.

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾

فضا عوض می‌شود، می‌گوید: ای نفس مطمئنه!

ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾

درحالیکه از خدا راضی هستی و خدا هم از تو راضی هست، به سوی پروردگارت بازگرد.

فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿٢٩﴾

پس داخل شو در خیل بندگانم.

وَادْخُلِي جَنَّتِي ﴿٣٠﴾

و وارد بهشت خاص من شو.

در سوره مبارکه فجر در مورد آدم‌هایی به نام ذی حجر صحبت می‌کند، افرادی که چارچوب ذهنی دارند، محدوده‌ها را می‌شناسند. می‌دانند که انسان چه محدودیت‌هایی دارد و باید چه محدوده‌هایی را رعایت کند. سپس اقوامی را معرفی می‌کند که این محدوده‌ها را رعایت نکردند و دچار چه سرنوشتی شده‌اند.

سپس به اینکه انسان حواسش به این محدوده‌ها باشد و خداوند همواره او را رصد می‌کند، اشاره می‌کند. بعد مشخصا در مورد انسان صحبت می‌کند و اینکه انسان باید تصورش نسبت به اهانت و کرامت اصلاح شود، محدوده‌ها را درست بشناسد و با توجه به محدوده‌ها، برخوردش با دیگران درست باشد.

یک روزی بستر زندگی تغییر می‌کند. آن موقع مهم است که برای زندگی خودش چیزی پیش فرستاده باشد و محدوده‌ها را باید بشناسد تا بتواند برای حیات حقیقی خودش چیزی آماده کند.

## تدبر در سوره

### وَالْفَجْرِ (۱)

فجر به معنای شکاف و ظهور است؛ فجر به لحاظ زمانی موقع اذان صبح است؛ آن زمانی که خط سفیدی در افق پیدا می‌شود و باقی می‌ماند؛ حدود یک ساعت بعدش فلق اتفاق می‌افتد و بعدش هم طلوع آفتاب است. در آیه اول خداوند به فجر سوگند می‌خورد.

### وَالْيَالِ عَشْرِ (۲)

و در آیه بعد به شب‌های ده گانه قسم می‌خورد که مصادیق مختلفی برای آن ذکر شده است. شب یعنی بستر نهفتگی؛ شب‌های ده گانه فرایندی را برای ما تداعی می‌کنند؛ ده شبی که بستر تحولات مختلفی است، فرایندی از تحولات است تا در روز دهم آن اتفاق باشکوه بیفتد.

بعد به شفع و وتر اشاره می‌کند.

شفع یعنی جفت و وتر یعنی تک؛ شفاعت از ریشه شفع است یعنی شفیع شدن؛ شفیع شدن اینگونه است که برای اینکه به مقصدی برسید، باید با یک حقیقتی شفع شوید تا با هم کامل شوید.

شفع یعنی چیزی به چیزی یا یک توان به توانی ملحق شود تا یک تکاملی اتفاق بیافتد و به یک نتیجه مشخصی برسد. شفاعت هم به این شکل است؛ تصویر درستی از شفاعت در ذهن ما نیست. در ذهن ما شفاعت مثل پارتی بازی است. شفاعت مفهوم بلندی است و به این شکل است که انسان‌هایی هستند که افراد دیگر با شفع شدن با آن‌ها به تکامل و نتیجه مطلوب می‌رسد. مانند آنچه که در سوره تین گفته شده: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿٤﴾ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ﴿٥﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿٦﴾، انسانهایی هستند مانند انبیا و اهل بیت که حقایقی هستند که انسان با شفع شدن با این‌ها به تکاملی که باید برسد، می‌رسد. روایتی هست از امیرالمومنین علیه السلام: خداوند هر موجودی را خلق کرد، امرش را درون آن قرار داد (یعنی هر انسانی یک دستوری دارد) به جز انسان که خداوند امرش را با ولی‌اش نازل کرد. فرض کنید در یک گیاه برایش تعریف شده که چه اتفاقی باید برایش بیفتد. در مورد انسان، یک بخشی که مربوط به رشد طبیعی‌اش هست برایش تعریف شده است، ولی آن حقیقت انسانی انسان، امرش با ولی‌اش هست یعنی انسان بدون آموزش به کمال خودش نمی‌رسد. کسی باید در مقام معلم و ولی باشد که انسان با شفع شدن با آن به کمال خودش برسد. یک فجر داریم که یک طلوع است. یک شب‌های دهگانه داریم که منجر به فجر می‌شود و یک شفع و وتر داریم. وتر به معنای تک است؛ آن چیزی که شفع نمی‌خواهد. در زیارت عاشورا داریم وتر الموتور، آن تک تک مانده. حقیقت وتر خداوند است که تک و فرد است ولی اولیای خدا و پیشوایان به یک معنا تک هستند و باید با آن‌ها شفع شد. این فرآیند جفت شدن است و تک(وتر)، آن یک نفر ویژه است.

قسم به شب آن هنگام که در حال به پایان رسیدن است. این آیات یک فرآیند را نشان می‌دهد.

### هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرِ ﴿٥﴾

آیا در اینها قسمی برای ذی حجر است.

حجر به معنای حفظ است، منتها با حد زدن و محدوده داشتن؛ یعنی شی، محفوظ و محدود شود. حفظ به واسطه محدودیت؛

ذی حجر یعنی کسی که وجود خودش را به واسطه تعیین محدوده‌ها حفظ می‌کند. ذی حجر یعنی عاقل است. رها نیست، ول عمل نمی‌کند، چارچوب دارد. کسی که ذی حجر باشد از این حقایقی که خداوند در آیات مطرح کرده، قسمی دریافت می‌کند. سوگند در قرآن کلمات مختلفی دارد: قسم، واو قسم، یمین، ایمان، حلف و... هر کدام رویکرد متفاوتی دارد.

قسم با تقسیم و تعیین سهم نسبت دارد یعنی سوگندی هست که حد را مشخص می‌کند. خیلی به موضوع ذی حجر نزدیک است.

قسم در التحقیق: تجزیه بر حسب آن چیزی است که تدبیر و تقدیر می‌شود. یعنی براساس یک اندازه دهی مشخص جدا جدا می‌کند. قسم یعنی سوگند از جهت اینکه چیزی را جدا می‌کند. با بحث محدوده کاملاً ارتباط دارد. یعنی این آیات محدوده‌ها را برای آدمی که اهل محدودیت هست، مشخص می‌کند.

روایتی هست از امام حسن علیه السلام که ذیل این آیات مطرح شده که لیال عشر از امام حسن مجتبی هست تا امام حسن عسگری ع.<sup>۱</sup> این روایت خیلی جالب است. یک دور آیات را با این روایت بازخوانی کنیم. اینها امامانی

<sup>۱</sup> حضرت صادق فرمود: "الفجر هو القائم و لیال عشر الاثمه من الحسن الی الحسن و الشفع امیر المؤمنین و فاطمه (ع) و الوتر هو الله وحده لا شریک له؛ مراد از فجر وجود مقدس حضرت قائم(ع) و "لیالی عشر" امامان از امام حسن مجتبی(ع) تا امام عسکری(ع) اند و شفع امیرمؤمنان و حضرت فاطمه(ع) می‌باشد و مراد از وتر خداوند یکتا است"، البرهان فی تفسیر القرآن، سیدهاشم بحرانی، ج ۴، ص ۴۶۱.



بودند که حاکمیت جامعه با این‌ها نبوده یعنی امیرالمومنین (ع) حکومت داشتند

و امام زمان (عج) حکومت خواهند داشت ولی از امام حسن (ع) تا امام حسن عسگری (ع) که حُسن قضیه هم در همین است بدون حاکمیت امامت کردند. شب‌های دهگانه هستند یعنی قرار گرفتن ولی خدا در شرایط نهفتگی. اگر اینطوری باشد فجر می‌شود بعثت پیامبر (ص) و ظهور منجی. امام چرا در شب قرار گرفته؟ چون امت با او شفع نشده است، او تک مانده است. با این مدل، لیل اذا یسر می‌شود غیبت امام زمان (عج). امامان قبل، از دنیا رفته‌اند ولی هنوز شب تمام نشده، می‌رود تا تمام شود.

در آیات بعد از اقوامی نام می‌برد که طغیان کردند و بسیار قدرتمند بودند؛ اما اصلاً هیچ اشاره‌ای به انبیاء این اقوام در این سوره نشده است و آن‌ها بدون پیامبران‌شان در نظر گرفته شده‌اند؛ فکر نمی‌کنم در جای دیگری از قرآن به این شکل صحبت از انبیا شده باشد. همیشه گفته شده مثلاً قوم صالح، قوم نوح یا ارتباط قوم با پیامبرشان مطرح بوده است. از این جنبه این آیات خیلی ویژه هستند. اقوام بی پیامبر را نشان داده است. قرآن در واقع تاریخ انبیا است. به واسطه انبیا تاریخ شکل گرفته است. تاریخ شامل ظهور انبیا و پیوستن مردم به انبیا یا نپوستن عده‌ای و عذاب آن عده، انحراف در مسیر و ظهور نبی بعدی، پیوستن و نپوستن یک عده و همینطور این چرخه ادامه پیدا می‌کند. در اینجا بحث این است که باید با امام شفع شد و ذی حجر شدن و محدوده شناسی اینجا خود را نشان می‌دهد که آیا طبق دستوراتی که انبیا می‌آورند عمل می‌کنند یا نه.

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ﴿٦﴾

می‌فرماید که دیدی پروردگار تو با قوم عاد چه کرد؟ مثلاً آمریکا با همه قدرت و اقتصادش در جیب بغل قوم عاد بوده است.

إِرمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ﴿٧﴾

شهر ارم با ستون‌های بلند

## الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ ﴿٨﴾

خداوند تصریح می کند که هیچ سرزمینی مانند شهر ارم به وجود نیامده است.

## وَتَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ﴿٩﴾

قوم ثمود که در سوره شمس اشاره شد، به ظاهر خیلی قدرتمند بودند. تکنولوژی بالا داشتند. صخره ها را می تراشیدند. برخی می گویند شهر پترا در سوریه آثار به جا مانده از قوم ثمود است. یک قصر یک تکه ایجاد کرده اند.

## وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ﴿١٠﴾

فرعون که اهرام بزرگ می ساخته و دشمنان خودش را به چهارمیخ می کشیده است. آیا دیدی که پروردگار تو با اینها چه کرد؟ یعنی از اینها قدرتمندتر که نمی شود. اگر ذی حجر نباشی، اگر ولی الهی را شناسی، اگر با ولی الهی شفع نشوی، اوامر را از او نگیری و محدوده های الهی را رعایت نکنی، در نهایت مثل اینها می شوی.

## الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ ﴿١١﴾

خروجی این فرد این است که در شهرها طغیان می کند. طغیان یعنی از محدوده ها خارج شدن. در سوره بلد گفتیم که ارزش شهرها به افراد و توالدی که در آنها اتفاق می افتد، افرادی که در آن بهم کمک می کنند و همدیگر را توصیه به صبر و مرحمت می کنند، هست و شهرها را ارزشمند می نمایند. از آن طرف اقوامی که قوانین الهی را رعایت نکنند در سرزمین ها و بلدها طغیان می کنند.

## فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ ﴿١٢﴾

در سرزمین‌ها فساد را زیاد می‌کنند؛ به جای اینکه در سرزمین‌ها صلاح ایجاد کنند، خرابی و ویرانی از جهات فیزیکی و انسانی به بار می‌آورند.

فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ﴿١٣﴾

نتیجه‌اش این شد که عذاب مانند شلاقی از جانب پروردگار بر سر آن‌ها فرود آمد.

إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ ﴿١٤﴾

خداوند در کمین گاه و مرصاد است و در حال رصد کردن است. انسان‌ها باید حواسشان باشد. این قانون بین آیاتی که در مورد اقوام و انسان‌ها صحبت می‌کند، قرار گرفته است.

وقتی من بدانم کسی مرا نگاه می‌کند، انگیزه بالاتری دارم که محدوده‌ها را رعایت کنم. آدم‌ها باید یادشان باشد که پروردگار نگاهشان می‌کند.

تا اینجا مساله را از نظر اجتماعی بررسی کرد. از این آیات فردی بررسی می‌کند.

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ﴿١٥﴾

هنگامی که پروردگارش انسان را مورد ابتلا قرار می‌دهد، اکرامش می‌کند و نعمت‌های فراوانی دریافت می‌کند، می‌گوید پروردگارم مرا اکرام کرد؛ اگر من همان اکرمی است یعنی اکرام کرد مرا، ی حذف می‌شود و کسره به جای آن می‌آید.

خداوند اکرام می‌کند اما انسان نباید به خودش بگیرد؛ فکر می‌کند خودش چیزی بوده که نعمت دریافت کرده است. این یک ابتلا و آزمایش است که انسان به آن دچار است یعنی به یک وضعیتی دچار است حالا ممکن است این وضعیت برای انسان مطلوب باشد یا ظاهرش برای انسان نامطلوب باشد. هیچ کس نیست که به وضعیتی دچار نباشد ولی انسان‌های بزرگ هر وضعیتی برایشان مطلوب است چون می‌دانند خدا اینگونه خواسته است، ابتلا هست.

ابتلا از ریشه بَلَوٌ در باب افتعال است. ابتلا یعنی مورد آزمایش قرار گرفتن به واسطه مواجه شدن با شرایط گوناگون.

بلو یعنی ایجاد تحول و تغییر برای به دست آوردن نتیجه مورد نظر. ابتلا یعنی این جریان و مواجهاتی که باعث این نتیجه می‌شود.

روایتی را جابر از امام علی علیه السلام نقل می‌کند که: اگر خدا بر ما سلامتی بخواهد سلامتی را می‌پسندیم و اگر خدا برای ما بیماری بخواهد ما همان را می‌پسندیم. در واقع هر چیزی را که خدا بخواهد همان را می‌پسندیم. این حاصل درک این قضیه هست که مورد ابتلا هست.

وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ ﴿١٦﴾

وقتی خداوند رزق انسان را تنگ می‌گیرد، انسان می‌گوید خدا به من اهانت کرده است؛ نه نعمت داشتن به معنی تکریم خاصی هست و نه تنگ گرفتن به معنی تحقیر کردن است. مثلاً ممکن است از نظر علمی دریافت زیادی نداشته باشم، فکر کنم بقیه دریافت علمی زیادی دارند پس حالا خدا به من اهانت کرده است. اینگونه نیست. این ابتلا است، وضعیت‌های مختلفی هست که با آن مواجه هستید. پس چی مهم است؟

كَأَلْبَلٍ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ ﴿١٧﴾

می‌فرماید اکرام و اهانت این گونه نیست؛ این شما هستید که یتیم را اکرام نمی‌کنید؛ شما اگر یتیم را تحویل نگیرید و حال او را رعایت نکنید، شما در حال اهانت به او هستید؛ شما خودتان را نباید با خدا مقایسه کنید. شما وقتی به کسی چیزی نمی‌دهید و تحویلش نمی‌گیرید، دارید اهانت می‌کنید ولی خدا با ندادن اهانت نمی‌کند. کلاً، هرگز این طوری نیست

وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ ﴿١٨﴾

شبهه آیه ۳ سوره ماعون است، وَ لَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ. این شماست که همدیگر را به اطعام مسکین تشویق نمی‌کنید.

تقاضای از تفاعل یعنی همدیگر را حض کردن، تشویق کردن. حض، ترغیب و تشویقی هست که انسان دون شان خود می‌داند، می‌گوید من چرا تشویق کنم، خودم را ضایع و کوچک کنم؟

کسی که طعام ندارد خدا به او اهانت نکرده اما شما وظیفه دارید به نیازمندان رسیدگی کنید که نمی‌کنید. در سوره یس می‌گوید وقتی به کافران می‌گویند که به مستمندان کمک کنید می‌گوید چرا ما به کسی کمک کنیم که اگر خدا می‌خواست، خودش کمک می‌کرد؟ خدا وقتی به کسی تنگ می‌گیرد، ابتلا است ولی شما باید یتیم را اکرام کنید، طعام مسکین برایتان مهم نیست. همدیگر را ترغیب نمی‌کنید که طعام برای مسکین تهیه کنید.

## وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا (۱۹)

تراث به معنای چیزی است که به هر ترتیبی به انسان برسد یا می‌تواند ارث از پدرم به من رسیده باشد یا هر چیزی که به من برسد مثلاً جایگاهی که از نفر قبلی رسیده به من؛ ممکن است جایگاه علمی و اقتصادی و اجتماعی و غیره باشد؛ خداوند می‌فرماید وقتی این میراث به شما می‌رسد کاملاً آن را می‌خورید. شما نباید اینگونه رفتار کنید. در سوره بلد می‌خوانیم أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ، خدا می‌فرماید من این چشم‌ها و زبان و دلب و قوه تشخیص را به شما دادم که شما در روز قحطی اطعام کنید.

## وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا (۲۰)

أَكْلًا لَمًّا یعنی کامل خوردن یعنی بد می‌خورید؛ تُحِبُّونَ الْمَالَ یعنی مال را دوست دارید. لَمًّا یعنی یک مرتبه خوردن، جَمًّا یعنی بیش از حد دوست داشتن. آدم‌ها چون خودشان همچین رفتاری می‌کنند، فکر می‌کنند خدا هم مثل خودشان هست. در حالیکه این ابتلا است. حَبُّ جَمًّا یعنی دوست داشتن پر پر؛ یعنی میل و محبت شدید به مال.

كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ﴿٢١﴾ وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ﴿٢٢﴾

صحنه عوض می شود. دنیا این شکلی است، کلا، این عملکرد درست نیست. اذّا، در آن موقعیتی که، دُكَّتِ الْأَرْضُ، زمین، بستر زندگی شما قطعه قطعه می شود و از هم می پاشد و پروردگار تو و ملائکه می آیند یعنی شما با خدایان و ملائکه مواجه می شوید؛ در زندگی ممکن است حواس انسان به زندگی پرت شود و حواسش به خدا نباشد. آدم هست و زندگی اش، آدم هست و مالش، درگیر همین هاست. یک روز این زمین قطعه قطعه می شود. در سوره زلزال می گوید انسان می پرسد زمینی چه اش شده؟ یک موقعی می رسد که بستر زندگی با همه قوانینش از بین می رود و شما جهان را از منظر خدا و ملائکه اش می بینید. شما در دنیا نظام ملائکه را که نمی بینید. یک مرتبه در شرایطی قرار می گیرید که خدا و نظام ملائکه را می بینید.

وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى ﴿٢٣﴾

در آن موقع جهنم را می آورند و در آن موقع انسان تذکر می گیرد و ذکرش فعال می شود؛ آن روز انسان به چه کارش آید؟

يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي ﴿٢٤﴾

انسان می گوید کاش برای زندگی ام چیزی از پیش فرستاده بودم. آدم آن موقع می فهمد که این حیات نبوده است، الان حیاتش است. انگار خواب بوده و الان بیدار شده و حالا می گوید کاش برای بیدار شدنم کاری کرده بودم.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ ﴿٢٥﴾ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ ﴿٢٦﴾

شدیدترین عذاب که حتی بتوانی فکرش را بکنی و شدیدترین قبض و بستنی که حتی بتوانی فکرش را بکنی، برای انسان اتفاق می افتد.

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾

# فهم قرآن

نقطه مقابل این وضعیت، نفس مطمئنه می‌شود؛ نفسی هست که به واسطه رعایت

محدوده‌ها، قرب خاصی به خدا دارد.

راضیه یعنی در اوج رضایت بودن و مرضیه یعنی مورد رضایت از جانب خدا قرار گرفته است. خدا به این نفس می‌فرماید به سوی پروردگارت برگرد در حال راضی و مرضی بودن.

فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿٢٩﴾

پس در بندگانم داخل شو.

یک سطحی مربوط به عباد است که این‌ها به جز بندگی خدا شانی ندارند. وقتی در بندگانم داخل شدی،

وَادْخُلِي جَنَّتِي ﴿٣٠﴾

به بهشت خودم وارد شو.

## سوالات

✚ مفهوم شفع و وتر به مثنی و فردی اشاره دارد؟

ماجرای این دو متفاوت است ولی بالاخره تمامی کلمات یک ربطی به هم دارند. وتر مانند حجره برای محافظت است.

✚ تفاوت بهره‌گیری از فجر و فلق در زندگی چیست؟

سوال بسیار خوبی است ولی بنده جواب دقیق آن را نمی‌دانم. درباره فجر یک ظهوری هست، در مقابل، در فلق ابانه وجود دارد، یعنی نشانه دارد، فلق آشکارتر است و برای همه واضح تر است. در فلق تمایز ۲ مرحله با یکدیگر مشخص می‌شود، یعنی مشخص است یک مرحله تمام شده و مرحله دیگر آغاز می‌شود.

فلق لحظه‌ی آغاز مرحله جدید است.

ولی به نظر بنده و احتمالاً فجر اینگونه است که اهل نظر متوجه می‌شوند که شرایط جدید شده است، نه تمامی افراد.

برای عینی شدن این مساله، هنگام اذان صبح که به آسمان نگاه می‌کنیم، ظاهر آسمان با قبل از آن هیچ تفاوتی ندارد؛ در صورتیکه دقت داشته باشیم تغییراتی بوجود می‌آید و به آن تغییرات فجر گفته می‌شود.

فجر لحظه بسیار مهمی است، یک شروع است، منتهی شروعی که همه نمی‌دانند. باید چهارچوب‌دان و قاعده شناس (ذی حجر) باشی، تا اهل فجر شوی.

فرد باید نشانه شناس باشد، تا فلق را ببیند؛ فلق آن زمانی است که آسمان ناگهان روشن می‌شود (شکافی بوجود می‌آید که همه می‌بینند) ولی پیش از آن تاریک بوده است.

هنگامی که فرد ذی حجر (اهل محدوده) نباشد، نه به فجر کاری دارد، نه به فلق. وقتی به سایت‌های هواشناسی نگاه می‌کنیم، یک غروب آفتاب و طلوع آفتاب داریم. بدین معنا که هنگامی که فرد چهارچوب نداشته باشد، نه اذان مغرب موضوعیت دارد، نه طلوع فجر و نه فلق.

فجر آغاز صبح است و بر خلاف تصویر ذهنی ما، صبح از اذان صبح است تا وقتی که نماز قضا می‌شود یعنی با طلوع آفتاب صبح تمام می‌شود، و از طلوع آفتاب تا اذان ظهر، صبح تا ظهر است.

فجر آغاز صبح است و صبح آن زمانی است که عملیات‌ها باید شروع شوند. اگر انسان ذی حجر باشد، فجر شناس می‌شود، زیرا می‌داند چه زمانی لازم است کاری را آغاز کرد. متوجه می‌شود که چه زمانی شب تمام شده است و صبح آغاز شده است. صبح کوتاه است (بین یک ساعت و بیست دقیقه تا یک ساعت و چهل دقیقه) و روزی ما در صبح تقسیم می‌شود. در عرصه‌های زندگی فجرشناسی باعث می‌شود انسان از صبح استفاده کند و زمان شروع کارها را متوجه شود.



# فهم قرآن

ولی فلق نشانه است، برای اینکه بدانیم چه موقع، موردی از نهفتگی خارج می‌شود تا به آشکاری برسد. یعنی به محض اینکه موردی بخواهد آشکار شود، فرد متوجه می‌شود.

فلق شناسی در زندگی باعث می‌شود فرد جا نخورد، پیش از آنکه با مساله‌ای مواجه شود، بتواند آن را مدیریت کند، همانطور که درسوره فلق مطرح است. این توضیحاتی است که اکنون به ذهنم رسید.

✚ اکرام یتیم را بیشتر توضیح دهید؟

اکرام یتیم مراتب دارد. از یتیم مادی (کسی که سرپرست مادی ندارد) تا یتیم معنوی (کسی که سرپرست معنوی ندارد).

اکرام یتیم یعنی برخورد با یتیم از روی حفظ کرامت باشد. اکرام با تکریم متفاوت است. تکریم یعنی فرد به یتیم رسیدگی کند. ولی اکرام یعنی برخورد صحیح داشته باشد.

برای مثال ما با فردی برخورد می‌کنیم، این فرد هیچ سرپرستی ندارد و هیچ فردی نیست کرامتش را حفظ کند. مثال بسیار واضح، کسانی هستند که در خیابان می‌آیند و جلوی ماشین را می‌گیرند و می‌خواهند چیزی را بفروشند یا شیشه پاک کنند.

و یا چادر فرد را می‌گیرند و می‌گویند خاله یک چیزی از ما بخر؛ راحت می‌شود به سرشان زد، زیرا کسی از آنان حمایت نمی‌کند؛ از این جهت یتیم محسوب می‌شوند. اکرام یعنی برخورد با کرامت با آنان، به این معنا که وقتی می‌گویند از ما فال بخر، می‌گوییم لازم ندارم. سپس او هرچقدر اذیت می‌کند کرامتش را از بین نمی‌بریم. درست است که او تربیتی صحیح نداشته و برخورد مناسب ندارد، ولی دلیل نمی‌شود که کرامت او را از بین ببریم و خرد و تحقیرش کنیم. فقط در این موقعیت نیست موقعیت های مختلفی وجود دارد.

ممکن است فرد در مسائل اعتقادی بی ادب باشد، حجاب بدی دارد، مقدسات را

رعایت نمی‌کند، ادب شرعی ندارد، این مسائل دلیل نمی‌شود که کرامت فرد را از بین ببریم و تحقیرش کنیم.

این مساله در امر به معروف و نهی از منکر خیلی موضوعیت دارد. برای مثال فردی که بخواهد دیگری را از منکری باز دارد، نباید کرامتش را از بین ببرد.

✚ در «وَتَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا»، لَمًّا به معنای جمع است، طبق سخن آقای مصطفوی، یعنی همه را جمع کنی و به هم ضمیمه کنی.

«اَكْلًا لَمًّا» یعنی همه‌ی ارث را خوردن. اینگونه که از هر سمتی که ارث رسد همه را جمع می‌کند و می‌خورد؛ و نمی‌گذارد اندکی هم باقی بماند.

در «تُحِبُّونَ الْمَالَ حَبًّا حَمًّا»، حَبًّا حَمًّا به معنای پُر است، یعنی به قدری مال را دوست دارد که جا برای دوست داشتن موارد دیگری نمی‌گذارد.

روایت داریم هر کس این سوره را در نماز یا نافله‌ی صبح بخواند، با درجه‌ی امام حسین(ع) و به همراه امام حسین(ع)، محشور می‌شود. یعنی صبح او سوره فجر می‌باشد، صبحی توأم با شناخت مقام ولی، مقام فرایند شناسی، شفع و وتر شناسی و معیار صحیح داشتن برای اهانت و اکرام.

اگر قرار به اهانت بود، هنگامی که ردیل ترین فرد بر روی سینه‌ی حضرت سیدالشهدا(ع) می‌نشیند، این اتفاق می‌افتاد، حضرت نه تنها حس اهانت نمی‌کنند، بلکه حس کرامت هم می‌کنند. لازم است انسان معیار صحیحی داشته باشد تا بداند اهانت و کرامت از کجا می‌آید.

نماز شفع و وتر به خاطر دو رکعتی و یک رکعتی بودن، شفع و وتر است. نماز شفع و وتر را اگر بخواهیم از منظر سوره فجر بگوییم، آن حقیقتی است که انسان را در فضای نهفته‌ی شب، که فجر اتفاق نیافتاده، آماده صبح و

ولایت پذیری می‌کند. باور به اینکه من زمانی کمال می‌رسم که با ولی الهی

شفع شوم را در انسان ایجاد می‌کند. در نماز وتر مهمترین مسأله استغفار است، یعنی برای خودش و دیگران استغفار می‌کند.

از امام هادی(ع) روایت است، در تماز وتر ۱۰۰ مرتبه العفو، ۷۰ مرتبه استغفرالله ربی و اتوب الیه و بردن نام ۴۰ مؤمن.

هنگامی که فرد برای خودش و دیگران در فضای شب طلب مغفرت می‌کند، آماده صبح می‌شود. سوره فجر سوره‌ای برای درک محدودیت است. اینکه یک دسته محدودیت طبیعی در زندگی وجود دارد.

برای مثال به زیارت امام رضا(ع) بروم ولی پول ندارم، یعنی خداوند اهانت کرده؟ نه، محدودیت‌هایی هست که هست.

برای مثال کسی که نابینا یا ناشنوا است، یا مشکل راه رفتن یا صحبت کردن دارد، لازم است محدوده شناس شود و بداند این‌ها محدوده‌های طبیعی هستند و یک دسته محدودیت خودش برای خودش قرار می‌دهد.

## اهداف تربیتی سوره فجر برای شش پایه دبستان

### پایه اول

#### مواجه شدن با پدیده‌های دارای سیر و مراحل تحول

لازم است دانش آموزان را با پدیده‌های سیر دار آشنا کنیم و آنها ببینند.

بسیار باشکوه است اگر بشود دانش آموزان را به مکانی برد که افق دیده شود(مثلا کوه)، و طلوع و غروب خورشید را ببینند.

برای دیدن غروب یک ساعت پیش از اذان مغرب بروند و یک ساعت پس از اذان بازگردند.

دیدن تغییرات آسمان، توجه دانش آموزان را به آن جلب می‌کند.

یا اینکه داخل لیوان یکبار مصرف یا شیشه‌ای برایشان لوبیا بکاریم، تا دانش آموزان رشد گیاه (از سمتی جوانه میزند و از سمت دیگر ریشه میزند) را ببینند.

یا فیلم چند دقیقه‌ای از رشد چندین روزه گیاه، یا جوجه‌ای که در تخم رشد می‌کند و می‌خواهد بیرون بیاید، یا روز که شب می‌شود و شب که روز می‌شود را ببینند. البته فیلم‌ها خیلی هم نباید تند شود، آنقدری باشد که فرایند دیده شود؛ تا با انواعی از پدیده‌های سیردار و مراحل تحول مواجه شوند.

به دانش آموزان می‌گوییم، سوره فجر به ما یاد می‌دهد که بسیاری از موارد در دنیا آرام آرام تغییر می‌کنند. اگر اکنون وضعشان اینگونه است، اینگونه نمی‌مانند، مدام تغییر می‌کنند.

برای مثال می‌توان در فیلمی نشان داد که اول قورباغه مانند قطره است، سپس اتفاقاتی می‌افتد که قورباغه می‌شود. یا قورباغه‌های کوچکی را که آرام آرام بزرگ می‌شوند را ببینند. البته به جای فیلم، انیمیشن هم می‌توانند ببینند.

## پایه دوم

### فعال شدن صبر با مشاهده سیر پدیده‌ها از مرحله اول تا آخر

پایه دوم تا حدودی شبیه پایه اول است. در پایه اول می‌گوییم فیلم را تند کنیم، دانش آموزان فرایند را ببینند، ولی در پایه دوم باید خوب سیر را ببینند. یاد بگیرند صبر کنند تا اینکه اتفاقی بیفتد.

بدین معنا که با دیدن این تحولات صبر در آنان شکوفا شود. یعنی اول هوا تاریک

بوده، صبر کنند تا هوا روشن شود. یا جلوی کرم ابریشم برگ توت بریزند، کرم آن را بخورد، سپس آرام آرام تپل شود، پس از آن در خودش پیله بتند، و صبر کند پیله پاره شود و پروانه بیرون بیاید. یا صبر کنند تا لوبیا جوانه بزند.

در پایه دوم لازم است سیر پدیده‌ها را از اول تا آخر ببینند و صبر در آنان فعال گردد.

هدف این است که فرایندها را از این منظر که باید صبر کنند تا به نتیجه برسند، ببینند. کلاس اول فقط فرایند را می‌آموزند منتهی پایه دوم فرایند را با صبر می‌آموزند، یعنی صبر کنیم تا تمام فرایند طی شود. زمان موضوعیت دارد.

## پایه سوم

### آشنا شدن با محدودیت‌ها و محدوده‌های طبیعی، عقلی و شرعی

اگر اولین سالی است که سوره فجر می‌خوانند، لازم است مطالب پایه‌های قبل به آن‌ها منتقل شود.

در پایه سوم بحث محدوده‌ها را آموزش می‌دهیم. برخی محدوده‌ها طبیعی هستند. برای مثال اکنون شب است تحت هیچ شرایطی روز نمی‌شود، لازم است صبر کنی تا روز شود.

برخی دیگر محدوده‌های عقلی هستند. برای مثال این غذاها را روی هم بخوریم، دل درد می‌گیریم، نباید بخوریم هرچند دوست داشته باشیم.

دیگری محدوده‌های شرعی هستند. خداوند این دستورات را داده است، خداوندی که همه جزئیات را می‌داند، سیرها را خودش بوجود آورده و تحولات را خودش در عالم رقم می‌زند. خداوند گفته باید این کار را انجام داد، خداوند گفته نباید این کار را انجام داد.

دانش‌آموزان دبستانی باید و نبایدهای شرعی را قبول می‌کنند، وقتی بگوییم حکم

خداوند است، بر جانشان می‌نشیند، منتهی بزرگترها بنا بر شرایط خودشان، باید و نبایدها را براحتی قبول نمی‌کنند.

هنگامیکه از دانش‌آموزان پرسیم چرا این کار را انجام می‌دهید؟ پاسخ می‌دهند چون پدرم گفته است، البته اگر پدر متشرعی داشته باشند، یعنی خلاف دستورات خداوند، دستوری ندهند.

چرا این کار را می‌کنید؟ چون معلم گفته است. چرا این کار را می‌کنید؟ چون خداوند گفته است. حجاب رعایت می‌کنیم، چون خداوند گفته است.

اصلاً نباید در فلسفه‌ی احکام برویم. فلسفه‌ی احکام برای شرایط دیگری است. عبودیت بر اثر فلسفه‌ی احکام اتفاق نمی‌افتد. عبودیت، عبودیت است چون خداوند گفته است، این جمله را لازم است در دانش‌آموزان نهادینه ساخت. لازم است در این پایه، دانش‌آموزان محدوده‌ها و محدودیت‌های عقلی را، همانگونه که فرایندها، محدودیت‌های طبیعی و محدودیت‌های عقلی را درک می‌کنند، درک کنند.

## پایه چهارم

### تعیین محدوده در انجام کارها توسط خود فرد

در این پایه قدرت انتزاعی دانش‌آموزان بیشتر شده است، لذا از آنان توقع داریم برنامه‌ریزی کنند. در سوره فجر هم برنامه‌ریزی موضوعیت دارد. دانش‌آموزان کلاس چهارم هر سوره‌ای را که می‌خوانند، به ساحت برنامه‌ریزی سوق پیدا می‌کند.

اگر از پایه اول کار کرده باشیم، در پایه چهارم سوره فجر بر اینکه طبق محدوده و محدودیت‌ها برنامه‌ریزی کنند، سوق می‌یابد.

اگر اولین سالی است که سوره فجر می‌خوانند، لازم است مطالب پایه‌های قبل به آن‌ها منتقل شود.

اکنون هنگامیکه می‌خواهند کاری انجام دهند، لازم است برای خودشان تعیین محدوده کنند و در برنامه‌ریزی هایشان محدودیت‌ها را رعایت کنند.

اول، اینکه خودشان محدودیت‌هایشان را بشناسند. برای مثال بگویند، من این کار را این شکلی می‌توانم انجام دهم نه آن شکلی و وقتی نمی‌توانم کاری را انجام دهم، بگویم نمی‌توانم.

دوم، خودشان در برنامه‌پیشان محدوده‌گذاری کنند. برای مثال مشخص کنند که، من این کار را از این زمان تا آن زمان به این شکل انجام می‌دهم و به فلانی تحویل می‌دهم.

اینکه خودشان یاد بگیرند محدوده مشخص کنند و برنامه‌ریزی انجام دهند، می‌شود سوره فجر در پایه چهارم.

## پایه پنجم

### مواجهه صحیح با یتیم و مسکین با درک درست از مفهوم کرامت و اهانت

اگر اولین سالی است که سوره فجر می‌خوانند، لازم است مطالب پایه‌های قبل به آن‌ها منتقل شود.

این محدوده‌ها در پایه پنجم، بر روی ارتباط با دیگران می‌رود، مخصوصاً یتیم و مسکین. مسکین، فردی است که نیازمندی اولیه دارد. و یتیم فردی است که، پشتیبان ندارد. برای مثال، یتیم پرورشگاهی، فردیکه تحت پوشش نهاد حمایتی است و مرتبه‌های دیگر یتیم.

اینکه دانش آموزان کرامت و اهانت را یاد بگیرند، بسیار مهم است.

بدانند ما حق نداریم به دیگران اهانت کنیم، هر کسی باشد. و لازم است که

کرامت دیگران را حفظ کنیم. ولی خداوند هر گونه با ما رفتار کند، اهانت نیست؛ این ما هستیم که با عملکردمان خودمان را مورد اهانت یا کرامت قرار می‌دهیم.

خداوند هر کاری با ما بکند اگر به ما امکانات بدهد یا امکاناتمان را بگیرد، وقتی بنده خوب خداوند باشیم، مورد اکرام خداوند قرار گرفتیم.

اگر بنده بدی باشیم، مورد اهانت قرار گرفته‌ایم. یعنی اکرام و اهانت به ما بستگی دارد، نه اتفاق‌های بیرونی. به عبارت دیگر، اگر بنده‌ی بد خداوند باشیم، اطاعت امر خداوند را نکنم، محدوده‌های الهی را رعایت نکنم، چه خداوند ثروت دهد و چه تنگ بگیرد، به من اهانت شده است.

اما اگر بنده خوب خداوند باشیم، چهارچوب‌ها و قوانین شرعی را رعایت کنم و طبق احکام الهی عمل کنم، چه خداوند نعمت دهد و چه تنگ بگیرد، من اکرام شده‌ام.

در مورد خداوند اینگونه است. ولی ما باید کرامت دیگران را حتماً نگه داریم. این لازم است در پایه پنجم آموزش داده شود.

## پایه ششم

### ایجاد نشاط در جمع با انجام فعالیت‌های یاری‌رسان به یتیم و مسکین

در این پایه، دانش آموزان کار گروهی می‌کنند. باید بدانند یک فرایندهایی وجود دارد، سیر وجود دارد، اول و آخر وجود دارد. پس ما هم در زندگی‌مان لازم است محدوده‌ها را رعایت کنیم؛ به خصوص در ارتباط با دیگران و به ویژه در مواجهه با یتیم و مسکین، لازم است محدوده‌ها را رعایت کنیم.



اما به صورت مشخص در این پایه، دانش آموزان باید به نشاط جمعی برسند؛ یعنی به دلیل اینکه، محدوده‌ها را رعایت می‌کنند و به دیگران کمک می‌کنند، وبه آنان اکرام و احترام می‌کنند، در خودشان احساس رضایتمندی (راضیه مرضیه) داشته باشند. نشاط جمعی در آنان وجود داشته باشد، یک گروه خوشحال به دلیل اینکه فعالیت‌های یاری رسان دارند.

## سوالات

با پرسش های جذاب می‌شود، دانش آموزان را با سوره آشنا کرد؟

سبک پرسش بسیار جذاب است، مخصوصاً برای سنین بالاتر.

در پایه سوم، برگزاری جشن تکلیف و دعوت از روحانی برای بیان برخی احکام خوب است؟

بله بسیار خوب است، برای پایه دوم کاشت گیاه در گلدان، تا مرحله تکامل، فعالیت مناسب است.

در پایه‌ی اول، نقاشی چرخه‌ی رشد گیاه، یا آشنایی دانش آموزان با چرخه زندگی قورباغه یا جوجه. و

همچنین تبدیل آزمایش یخ به آب و سپس بخار مفید است؟

بله مناسب است.

برای پایه ششم، جمع آوری کمک برای دانش آموزان بی بضاعت می‌تواند مناسب باشد؟

بله خوب است ولی لازم است دانش آموزان خودشان کمک جمع آوری کنند و درگیر باشند. اینکه فرد دیگری

کمک جمع آوری کند، اتفاقی به آن معنا نمی‌افتد.

# فهم قرآن

ما برای حفظ آبروی افراد، نمی‌توانیم نیازمندان را به آنان معرفی کنیم، منتهی

لازم است، برایشان ترسیم کنیم. اینکه چقدر آن نیازمند، روحیه بهتری پیدا می‌کند و خوشحال می‌شود. خوشحالی

آنان به دانش آموزان هم منتقل می‌شود.

همیشه به خاطر داشته باشیم، نباید فعالیت‌ها محور اصلی کلاس قرار گیرند، به گونه‌ای که سوره فراموش شود.

لازم است انجام فعالیت‌ها به گونه‌ای باشد، که وقتی دانش آموزان فعالیت را انجام می‌دهند، دارند سوره را قرائت

می‌کنند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم